در گفت‌وگو با

روایت ۲ مادر از بخشش ق

لیلا حسین‌زاده
تپش

قصاص یا گذشت؛ دوراهی بسیار دشواری است که خانواده‌های مقتولان بارها با آن مواجه شده و درگیری ذهنی داشته‌اند که برای انتقام قاتل را به دار بکشند تا دل و روح‌شان کمی تسکین پیدا کند یا این‌که با بخشش، فرصت زندگی سالم را دوباره به او بدهند. برخی خانواده‌ها بنا به دلایلی نتوانستند ببخشند و قصاص را انتخاب کردند اما بسیاری دیگر هم به این نتیجه رسیدند لذتی که در عفو است، در انتقام نیست. خانواده‌های خدر اونق و منصور برزمینی هم مسیر دوم را انتخاب کردند.

قاتل را به خدا واگذار کردم

«وقتی از قصاص قاتل پسرم گذشتم، خیلی‌ها خرده گرفتند که حقت بود و چرا او را اعدام نکردی، اما من تصمیمم را گرفته بودم و کوچک‌ترین اهمیتی به قضاوت و حرف مردم نمی‌دادم.» اینها حرف‌های پرسوزوگداز بی‌بی‌تاج قرنجیک، مادر خدر اونق است که سال ۱۳۹۷ به قتل رسید و مدتی پیش او رضایت خود را با گذشت از قصاص قاتل پسرش اعلام کرد.

شش سال از قتل خدر که آن زمان فقط ۲۴ سال داشت و متاهل بود، می‌گذرد. از صدای دردمند مادرش می‌شود فهمید که هنوز هم از داغ مرگ پسر جوانش درد می‌کشد و می‌سوزد. در طول مصاحبه مدام حرص و عصبانیتش را سر کلمات و جملات خالی می‌کند تا شاید دردش را فقط کمی کمتر کند اما هرچه بیشتر توضیح می‌دهد، حرارت اندوه جملاتش هم بیشتر می‌شود.

سال ۱۳۹۷، خدر به‌عنوان مدیر بخش در یک شرکت بسته‌بندی در تهران مشغول به کار بود تا این‌که تصمیم گرفت برای بازسازی خانه قدیمی مادرش در بندر ترکمن به این شهر برگردد. موضوع را با او در میان گذاشت و مادر هم پذیرفت، بی‌خبر از این‌که این آخرین سفرش است و دیگر هرگز به تهران برنمی‌گردد. خدر وقتی به بندر ترکمن رسید، خانه را تخریب کرد تا ساختمان برای پی‌سازی آماده شود، اما سرنوشت برای او طور دیگری رقم خورد. مادر از روز جنایت برای تپش توضیح می‌دهد: «همان روزی که قرار بود خانه پی‌ریزی شود، یک درگیری رخ داد و پسرم که نمی‌توانست نسبت به آن شرایط بی‌تفاوت بماند، برای پادرمیانی جلو رفت تا جلوی غائله را بگیرد. پسرم قاتل را گرفت که قاتل او را هل داد. خدر به او گفت چرا چاقو دستت گرفته‌ای؟ اگر به فکر مادرت نیستی به زن و بچه‌ات فکر کن که این بار هم قاتل به جای این‌که بحث و درگیری را تمام کند، خدر را هل داد. پسرم باز هم نتوانست سکوت کند و برای بار سوم جلو رفت و قاتل را بوسید و او را نگه داشت تا مانع از ادامه درگیری شود اما یکدفعه قاتل با چاقو ضربه‌ای به قلب او زد. بعد از این اتفاق، یکی از کسانی که در دعوا بود، پسرم را به بیمارستان رساند و بعد هم ما مطلع شدیم اما متاسفانه خدر جانش را از دست داد. این خبر را هم دایی قاتل به ما داد که دوست پسرم بود و من نمی‌دانستم دایی قاتل است. قاتل حدود ۳۰ سال داشت و او هم اهل بندر ترکمن بود. بعد از قتل پسرم، قاتل چهار سال تمام متواری بود تا این‌که ماموران او را در محمودآباد نور دستگیر و روانه زندان کردند.»

هشتم مهرماه ۱۴۰۲ حکم قصاص قاتل به‌طور رسمی ابلاغ شد و بعد از تایید آن و انجام مقدمات، او را برای اجرای حکم به قرنطینه منتقل کردند تا در زمان تعیین‌شده حکم اجرا شود. حالا زندگی دوباره یا قصاص قاتل در دستان مادر خدر بود که برای سرنوشت او تصمیم بگیرد: «زندگی ما بعد از قتل خدر نابود شد. پدرش دچار افسردگی شد، خودم سکته کردم. از بس در عزای پسرم گریه کرده بودم چشمانم در حال نابینا شدن بود و سه بار عمل چشم انجام دادم. پزشک معالجم به حدی ناراحت بود که گفت اگر قصد داری همین‌طور به گریه ادامه دهی و کور شوی، تصمیم با خودت است. حرف همه این بود که قاتل را اعدام کن. یک روز الیاس، برادر دوقلوی خدر به خانه آمد و گفت مادر، من دو بچه دارم و اصلا ارزش این را ندارد که با اعدام قاتل دستت به خون آلوده شود و ما را هم به‌عنوان قاتل یکی دیگر بشناسند. پسرم تا آخرین لحظه کلی خواهش و تمنا و التماس کرد که از قصاص بگذرم و حتی قسم خورد و گفت اگر اعدامش کنی دیگر پا به خانه‌ات نمی‌گذارم. دخترم موافق اعدام بود و می‌گفت اعدامش کن، برادرم زیر خاک است. البته برخی روحانی‌ها و شورای حل اختلاف زندان امیرآباد گرگان هم تلاش زیادی برای کسب رضایت کردند و در نهایت با در نظر گرفتن همه مسائل، تصمیم نهایی‌ام را گرفتم و با این‌که در دلم خون گریه می‌کردم اما گذشت از قصاص را اعلام کردم.» مادر برای قاتل شرط گذاشت که از استان گلستان برود و جلوی چشمان اعضای خانواده‌اش نباشد: «گفتم هیچ چیزی از خانواده قاتل نمی‌خواهم. تنها درخواستم این است که اینجا نباشند و به هرکجا که می‌خواهید تبعیدش کنید. البته بعد از رضایت‌دادن به آقای دادستان گفتم قاتل چهار سال فراری بود و حبس نکشیده است. آیا آزاد می‌شود که گفت حکمش بستگی به نظر قاضی پرونده‌اش دارد. از زمانی که رضایت داده‌ام دیگر پیگیرش نیستم. وابستگی زیادی به خدر داشتم و الان هم روزی نیست که سر مزارش نروم و با او درددل نکنم. پسر من بی‌گناه و معصوم کشته شد. او فقط میانجیگری کرد تا کار به جاهای باریک نکشد اما جانش را گرفتند. زحمت زیادی برای بزرگ‌کردن پسرم کشیده بودم. هم رضایت‌دادن سخت است و هم قصاص‌کردن، اما قاتل را به خدا واگذار کردم و امیدوارم به راه راست هدایت شود و دیگر سراغ کار خلاف نرود.»



